

گفتمان نوین رنج

آنتروپودیسه یا روند انسانی شدن شر

مریم امینی



www.ketab.ir



www.farhameh.ir
farhameh@gmail.com
۸۸۴۳۶۲۹۰۹۱۰۴۵۱۷۲۶۱

گفتمان نوین رنج انترپودیسه یا روند انسانی شدن شر

© حق چاپ: اول، ۱۴۰۰، فرهامه

نویسنده: دکتر مریم امینی

ویرایش: واحد ویرایش مؤسسه عصر انسان شناسی ایرانیان

طراحی جلد: آتلیه مؤسسه عصر انسان شناسی ایرانیان

شمارگان: ۷۰۰ نسخه

© همه حقوق برای انتشارات فرهامه محفوظ است. هرگونه نقض کپی برداری، اعم از زیراکس و بازنویسی و پی‌دی‌اف و سایر اشکال دیجیتال، ذخیره کامپیوتری، اقتباس کلی و جزئی (به جز اقتباس جزئی از جلد و بررسی و اقتباس در گیومه در مستندنویسی، و مانند آنها) بدون مجوز کتبی از ناشر ممنوع و از طریق مراجع قانونی قابل پیگیری است. این کتاب با حمایت وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی به چاپ رسیده است.

فهرست

- شیکوی الغریب ۹
- پیش گفتار: «هیچ نظریه تنویدیه‌ای، قربانیان رنج را آرام نمی‌کند» ۱۱
- فصل یک: گفتمان‌های موجود در تاریخ شرق ۱۷
- مروری بر چرخش‌های پارادایمی ۲۱
- درآمدی بر آنتروپودیسه ۲۴
- تعریف آنتروپودیسه ۲۶
- طرح مسئله ۲۸
- نقد‌ها و ناسازگاری‌های مدل فاوستی ۳۰
- فصل دو: چرخش به آنتروپودیسه ۳۹
- مبانی انسان‌شناختی ۳۹
- رشد علوم اجتماعی ۴۳
- بستر و زمینه‌های سیاسی و اجتماعی ۴۶
- چرخش به کنش ۴۸
- چرخش در تاریخ و مفهوم زمان ۴۹
- تاریخ به مثابه روایت ۵۳

۸ گفتمان نوین رنج

فصل سه: گسست شر از رنج.....	۵۷
زیست‌شناسی اجتماعی شر.....	۶۱
آگاهی نسبت به شر ساختاری.....	۶۶
شرهای مدرن.....	۷۰
فیلم آزمایش.....	۸۲
وجه پدیداری شر.....	۸۴
وجه پدیداری رنج.....	۸۹
رویکرد روایت از رنج.....	۱۰۳
فصل چهار: مدیریت یا تصحیح شر/ رنج.....	۱۰۹
سوسیودیسه.....	۱۱۲
انواع اُتروپودیسه.....	۱۱۸
آموزه گناه اجتماعی.....	۱۱۹
مسئولیت اجتماعی یا مسئولیت اخلاقی.....	۱۲۱
۱. تقلیل‌ناپذیری رنج و به رسمیت شناختن آن.....	۱۲۳
۲. مدیریت رنج.....	۱۲۵
منابع.....	۱۲۹
نمایه.....	۱۳۵

پیش گفتار

یکی پیش مولانا شمس‌الدین تبریزی گفت:

– من به دلیل قاطع هستی خدا را ثابت کرده‌ام!

بامداد مولانا شمس‌الدین فرمود:

– دوش ملائکه آمده بودند و آن مرد را دعا می‌کردند که:

الحمد لله خدای ما را ثابت کرد! بخداش عمر بدهد! در حق عالمان تقصیر نکرد!

ای مردک! خدا ثابت است. اثبات او را دلیلی می‌نمایند اگر کاری می‌کنی خود را به مرتبه و

مقامی پیش او ثابت کن. و اگر نه، او بی‌دلیل ثابت است.

فیه مافیه ۹۲

«هیچ نظریهٔ تئودیه‌ای، قربانیان رنج را آرام نمی‌کند.»

این جمله، تلویحاً شکست تمام نظریه‌های تئودیه در طول تاریخ تفکر دینی از حیث انسان به مثابهٔ انسان را در بر دارد. چراکه بیشتر نظریه‌های تئودیه در بستر الاهیات آن‌قدر که نگران «خدا» بودند، غم «انسان» را نداشتند. می‌دانیم که وظیفه و کارکرد اصلی الاهیات و شاخه‌های مختلف کلامی به‌ویژه کلام در ادیان تک‌خدایی چون یهودیت، مسیحیت و اسلام، دفاع از خدا و عدل الهی و تبیین رابطهٔ خدا و شر و نسبت آنها با انسان بوده است و در این دفاع، «رنج انسان» در «اینجا» و «کنون» به محاق رفته است. درواقع، متألّهان و متکلمان بدون در نظر گرفتن واقعیت رنج آدمی، و تنها از چشم‌اندازهای متافیزیکی به موضوع شر پرداخته‌اند. درحالی‌که رنج، مشکلی نظری نیست که بتوان آن را عقلانی درک کرد بلکه موقعیتی است که تنها می‌توان آن را

دچار شد! ظرفیت عقلانی درک کردن رنج، خود موجب بیشتر شدن رنج یا موقعیت رنج‌آور می‌شود. موقعیت رنج‌آور در هر حال رنج‌آور است، حتی اگر دلیلی کاملاً منطقی برای آن وجود داشته باشد. این امر واقعیتهای روان‌شناختی است و لزوم ورود چشم‌اندازهای دیگر علوم انسانی یا اجتماعی در مواجهه با شر از اینجا احساس می‌شود که بتوان تفسیری انسانی از شر ارائه داد. آن‌گاه است که مرزهای تقسیم‌بندی‌های سنتی از شرور طبیعی و اخلاقی هم دچار چالش می‌شوند و می‌توان از شرهای مدرن یا حتی پسامدرن سخن گفت و از رنج‌های انسان معاصر در سده بیست و یکم!

شر را پاشنه آشیل ادیان گفته‌اند. اما این مفهوم اکنون بیش از آن کلی و کور است که بتوان چیزی از آن بیرون کشید. از این‌رو، ایده شر مدت‌هاست که از مد افتاده است و دیگر کارایی ندارد. شیطان یا مفیستوفلس^۱ گوته از جهان معاصر ما بیرون رفته است و چیزی به نام شر دیگر وجود ندارد.

ذات شر، رخت بر بسته و واقعیتهای مستقل از انسان تلقی نمی‌شود. شر، امری پیشینی نیست. شر یک کیفیت است. یک کیفیت همبسته با تجربه توسط یک موجود تجربه‌گر است به نام انسان. آن‌چه حقیقتاً وجود دارد تجربه رنج است. روند انسانی شدن شر، جریان طبیعی شدن رنج هم هست و طبیعی شدن رنج یعنی جست‌وجو و پیگیری عوامل درونی و بیرونی رنج، از این‌پس جست‌وجویی فکری - فلسفی نخواهد بود. عقب‌نشینی فلسفه در این حیطه بدیهی است و تحویل آن به علوم اجتماعی قابل پیش‌بینی. این همان بومی‌شدن رنج^۲ است که در مقابل هرگونه غایت تاریخی قرار می‌گیرد که در آن رنج، بخش ذاتی و ضروری روند تاریخ تلقی می‌شود. گرچه هر چیزی می‌تواند خوراک الاهیات یا فلسفه باشد و از موضع فلسفه یا الاهیات بدان نگریست. از منظر الاهیات و فلسفه به مسئله رنج نگریستن و بررسی و واکاوی آن خود می‌تواند جذائیتی داشته باشد و ... اما نه برای قربانیان رنج! این اتفاقی است که افتاده و باعث شده تا مواضع فلسفی و الیهاتی فاقد جذائیت شده و چالش‌های مرتبط با شر با ایرادهای جدی روبه‌رو شوند. می‌دانیم که مهم‌ترین چالش شر با خداباوری است. در طول تاریخ تفکر بشری،

1. Mephistopheles

2. domestic

اعتقاد به خدا یا خداباوری^۱ یک دشمن بیشتر نداشته و آن وجود شرور بوده است. این دو موازی با هم پیش رفته‌اند: وجود شرور همواره پایه‌های خداباوری را لرزانده است. اکنون می‌خواهم بگویم این ایراد هم دیگر کارایی ندارد. از ایده شر روزگار درازی برای نقض خداباوری بهره جسته‌اند، اما این ایده اگر مورد استفاده‌ای داشته باشد دیگر به تاریخ انقضای خود نزدیک شده است. تئودیه‌های شکست‌خورده همین را نشان می‌دهند. عقب‌نشینی الاهیات و فلسفه یا عدم جذابیت آنها در این باب برای انسان معاصر، اتفاق تازه‌ای نیست و دستکم به قرن بیستم می‌رسد. باید اعتراف کرد که تلاش‌های فلسفی درباره مسئله شر در قرن نوزدهم به مراتب بیش از تلاش‌های فلسفی در قرن بیستم بوده است. از میل گرفته تا هگل و نیچه و دیگران، حجم و میزان بحث‌های فلسفی را به مراتب بیشتر می‌بینیم. درواقع، در قرن بیستم مسئله شر عمدتاً به عنوان یک مسئله الاهیاتی ملاحظه می‌شد بدون این که هیچ ارتباط مهمی با آن چه که در فلسفه مسئله اساسی فرض می‌شد، داشته باشد. در قرن بیستم از جدیت مسئله شر در فلسفه به شدت کاسته شد و این الاهیات‌های مختلف با طرح تئودیه‌های گوناگون بودند که به تلاش‌های فکری مختلف دست یازیدند تا تنور بحث را داغ نگاه دارند. اما آنها هم در مقابل رقیب تازه به حاشیه رانده شدند. گو اینکه اگر تئودیه‌ها روزی روزگاری راه حلی برای مسئله شر به شمار می‌آمدند اکنون خود، بخشی از مسئله محسوب می‌شدند! ناگفته نماند که نخستین تئودیه‌ها برای دفاع از صفات مبتنی بر خیر و عدل الهی به منظور دفاع از خداباوری به وجود آمدند. اما بحث‌ها و چالش‌های بعدی باعث شد تا تئودیه‌های مدرن درواقع از منظر دفاعی، گامی به عقب رفته و صرفاً به عنوان مدلی برای فهم شر مطرح شوند و این‌گونه بود که پا به معرکه آرا نهادند.

نقش تئودیه‌ها اساساً برای اندیشیدن و تلاش برای معنادار کردن شر بوده است. این نکته مهمی است که در محافل دانشگاهی ایران مورد غفلت واقع شده و در کتاب‌ها و مقالات هم توجهی بدان نمی‌شود. این موضوع که امروزه تئودیه‌ها صرفاً به مثابه مدلی برای اندیشه و فهم شر ارائه یا پردازش می‌شوند نه دفاع از عدل الهی یا

ادله‌ای برای اثبات نظام عادلانه جهان، حاکی از تغییر موضع جدی برای جست‌وجوی راه حل‌های تازه است. فقدان فلسفه قرن نوزدهم در برنامه‌های فکری فلسفی قرن بیستم نتیجه رد و کنار نهادن جدیت مسئله شر هست که هنوز هم ادامه دارد و در قرن حاضر جای خود را به گفتمان تازه‌ای داده که در آن، شر از حیطة توجه در مرکز زندگی خارج شده است. در این گفتمان نوین، شر دیگر محلی از اعراب ندارد، بدین معنا که پرداختن به شر از مواضع غیرانسانی یا بی‌اعتنا به تجربه رنج انسان، بویژه تئودیه‌های شسته‌رفته و پترینی، خود از مصادیق شر می‌باشند که باید کنار نهاده شوند.

به هر حال، بجا یا نابجا، قرن بیستم، قرن پایان فلسفه، پایان تئودیه، و پایان مدرنیته نام گرفت. عوامل بسیاری موجب این تغییر مواضع شد که در بخش‌های مختلف کتاب بدان خواهیم پرداخت. عجالتاً بگویم که یکی از مهم‌ترین این عوامل، همان پدیده رنج بود! پدیده‌های هولناک و غمباری چون دو جنگ جهانی در کمتر از نیم قرن، بمب اتمی هیروشیما، جنگ و جنایت‌های آمریکا در ویتنام، کوره‌های آدم‌سوزی داخائو و آشویتس، حادثه ژرنوبیل، قتل عام ارمنیان، کشتار فلسطینیان در صبرا و شتیلا، و ... همگی در قرن بیستم رخ دادند و عمده‌تاً برآمده از دل تمدن غرب بودند! و نشان دادند که شر یک «مفهوم» نیست، بلکه یک «تجربه» دردناک است که با تأملات نظری پشت درهای بسته و نشسته بر روی یک صندلی چرمی (به تعبیر ولتر) نمی‌توان بر آن فائق آمد. به عبارت بهتر، دیدن رنج از دیدگاه «اول شخص» و نه سوم شخص، نقطه عزیمت این گفتمان است.

بگذریم از آنکه برای خود نگارنده هنوز جای پرسش است که چرا و چگونه است که در غرب، حادثه‌ای چون آشویتس نقطه عزیمت بسیاری از تغییر و تحولات فکری در تمام حیطه‌ها می‌شود، از پایان تئودیه و پایان فلسفه گرفته تا پایان مدرنیته؟! ولی وقایع تاریخی فاجعه‌آمیزی چون جنگ ویتنام، بمب اتمی هیروشیما، کشتار در صبرا و شتیلا و غیره، در شرق جهان نمی‌توانند چنان تأثیری در سیر خود تفکر در تمدن غربی بگذارند که برای مثال غرب را از مرحله مدرنیته به پسامدرنیته بکشاند؟! اگر میلیون‌ها یهودی در داخائو و آشویتس به کوره‌های آدم‌سوزی نازی‌ها سپرده نمی‌شدند، مفهوم شر اکنون چه تجربه‌ای را از سر می‌گذراند؟ به بیان دیگر، تفاوت میان سوختن

میلیون‌ها انسان شرقی در ژاپن در فاجعه هیروشیما و ناگازاکی توسط یک بمب اتمی دستاورد فیزیک مدرن و برآمده از دل تغییراتی در بستر فکری غرب با سوختن میلیون‌ها یهودی در آشویتس در غرب که باز هم حاصل یک جهان‌بینی تمامیت‌طلب غربی و دستاوردهای علمی و فکری در غرب می‌باشد، چیست؟! گذشته از منفور بودن اساسی همه این فاجعه‌های تاریخی و محکوم بودن آنها از حیث جنایت‌های غیرقابل جبران، که مرزهای غربی - شرقی را در می‌نوردد، تفاوت‌های انسانی آنها چیست یا در کجاست؟! این تفاوت‌ها درباب همه‌گیری بیماری کووید-۱۹ نیز دیده می‌شود.

و اما گفتمان رنج! که گفت‌وگویی میان دین و علوم اجتماعی است. با این پیش‌فرض که دین را عمده‌تاً امری حیرت‌زا و رازناک در ماهیت خود دانسته‌اند. موضوع دین اموری غیبی و نامحسوس است که ذاتاً پیش‌بینی‌ناپذیر هستند، درحالی‌که علوم اجتماعی به مثابه بخشی از علوم تجربی^۱ مهم‌ترین ویژگی آن پیش‌بینی‌پذیری و کنترل پدیده‌هاست. گذشته از آن که امروزه تمام شاخه‌های معرفتی از علوم پزشکی و بوم‌شناسی و هنر و ادبیات و ... گرفته تا فلسفه و الاهیات ناچارند گوشه چشمی به علوم اجتماعی داشته باشند و از آنجا که پیامدهای آتی افعال یا تأثیرات کنش‌ها و واکنش‌های ما روزبه‌روز دشوارتر و پیچیده‌تر می‌شوند لذا برای مدیریت آنها نیاز به روش‌شناسی علمی یعنی کنترل و پیش‌بینی‌پذیری پدیده‌ها نیز بیشتر و بیشتر احساس می‌شود. در چنین دهکده جهانی که به‌ناچار به سر می‌بریم و زندگی می‌کنیم، چاره‌ای جز ورود به چشم‌اندازهای نوین نداریم. یکی از این چشم‌اندازها جامعه‌شناسانه کردن تئودیه^۲ بوده است، که هدف از آن تئوریزه کردن مسئولیت‌پذیری یا کشاندن بار مسئولیت از حوزه‌های دینی به حوزه‌های علوم اجتماعی است. از این‌رو، می‌توان این گفتمان را جست‌وجوی راه‌های مختلف برای ایجاد حساسیت نسبت به جهان واقعی رنج دیگران دانست. امید است که فتح بابی باشد برای نظریه‌های نوین مفهوم‌پردازی پیرامون «مسئولیت».

1. science

2. socializing of theodicy